

رابطه‌ی دین و تمدن در اندیشه‌ی حسین مؤنس

سید مرتضی حسینی شاهترابی^۱

سید مهدی هاشمی^۲

چکیده

رابطه‌ی دین و تمدن موضوعی مهم در تمدن‌پژوهی است به‌ویژه برای تمدن‌پژوهانی که می‌کوشند جامعه‌ای دینی را به سوی تمدن‌سازی هدایت کنند. پرسش از سازگاری و ناسازگاری دین و تمدن پرسشی است اساسی که پیش روی تمدن‌پژوهان است و تحقیق حاضر می‌کوشد تا پاسخش را از منظر فکری و اندیشه‌ای دکتر «حسین مؤنس» ارائه کند.

«حسین مؤنس» که تمدن غرب را از نزدیک می‌شناسد و تمدن‌های دیگر را نیز به خوبی مطالعه کرده است، به سازگاری دین و تمدن باور دارد. او معتقد است: دین در کنار عقل و اندیشه‌ی آدمی می‌تواند یکی از عناصر اساسی تمدن‌سازی باشد و تبلور تاریخی این ادعا را می‌توان در تمدن اسلامی دید.

واژگان کلیدی: دین، تمدن، حسین مؤنس، دین اسلام، تمدن اسلامی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه - Parsistudent@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه - sayidmahdi@gmail.com

رابطه‌ی دین و تمدن چگونه است؟ آیا این دو با هم سازگارند؟ نقش مثبت یا منفی دین در تمدن چیست؟ تأثیرهای مثبت یا منفی تمدن بر دین کدامند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌هایی مانند آن که ناظر به رابطه‌ی دین و تمدن است مجهولاتی‌اند که با گسترش فراگیر تمدن غربی در جهان شرق و رویارویی آن با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر به‌ویژه تمدن اسلامی آشکار شده و متفکران و نظریه‌پردازان تمدنی به‌خصوص، تمدن‌پژوهان و دانشمندان مسلمان را به تکاپوی علمی واداشته است. برخی با تصویر ذهنی نادرست و درک اشتباه از تمدن، به تعارض دین و تمدن حکم داده‌اند و برخی دیگر که طیف انبوهی از تمدن‌پژوهان و متفکران مسلمان را تشکیل می‌دهند به دفاع از سازگاری دین و تمدن پرداخته و به مناسبت‌های مختلف، رابطه‌ی این دو را به طور مستقیم یا غیرمستقیم توضیح داده‌اند. استخراج این دیدگاه‌های مثبت و منفی که در زمره‌ی مطالعات نظری تمدن قرار می‌گیرد اهمیتی انکار ناپذیر دارد و می‌تواند در آگاهی‌بخشی جامعه و سرعت بخشیدن به حرکت تمدنی یاری کند.

بر این اساس، تحقیق حاضر می‌کوشد «رابطه‌ی دین و تمدن» را در «اندیشه‌ی حسین مؤنس» و با تکیه بر آثار مکتوب وی بحث و بررسی کند. حسین مؤنس (۱۹۱۱-۱۹۹۶م)، تاریخ‌نگاری است تمدن‌شناس که با انگیزه‌های علمی و دینی و با رویکردی نقادانه و دور از روش‌های سنتی و کلیشه‌ای، مقالات و کتاب‌های بسیاری با محتوای عمیق و متنوع نوشته است. (عودی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۶۲۳۹) بیشتر آثار او در حوزه‌ی تاریخ اسلام در مغرب و اندلس و تاریخ تمدن اسلامی است. (جمیلی، السید، ۱۴۱۸، ج ۱۲، صص ۱۹۷۶-۱۹۷۹؛ مؤنس، ۲۰۰۷، صص ۶۶-۷۳) او استاد تاریخ اسلام دانشگاه قاهره و مدیر انستیتوی مطالعات اسلامی مادرید بود (مؤنس، ۱۳۷۳، ص ۱۴) و از اندک تمدن‌پژوهانی است که به

مطالعات نظری و فلسفه‌ی تمدن توجه کرده و کتابی مستقل در این موضوع نگاشته است. او تمدن‌شناسی است که از نزدیک با غرب و تمدن غربی آشنایی و ارتباط داشته است و به خوبی تمدن امروز غرب و تمدن‌های دیگر را می‌شناسد؛ نگاهش به غرب نگاهی انتقادی است و درحالی که بسیاری از دستاوردها و پیشرفت‌های تمدن غربی را می‌پذیرد، در برابر برخی از مظاهر آن مقاومت می‌کند. او آگاهانه و اندیشمندانه با تمدن غرب تعامل و درباره‌ی آن قضاوت می‌کند.

نوشتار حاضر با جستجو در نگاشته‌های این متفکر مسلمان دیدگاه‌های او را در مورد «رابطه‌ی دین و تمدن» بررسی می‌کند. در این راستا، ابتدا به بازشناسی مفاهیم کلیدی تحقیق در آثار او می‌پردازد؛ سپس، عناصر اساسی تمدن، معیار سنجش تمدن و تمدن‌های زنده را از نگاه او بیان می‌کند و سرانجام، رابطه‌ی دین و تمدن را از منظر او بازگو می‌نماید.

مفهوم‌شناسی

۱. تمدن

حسین مؤنس تمدن را دربرگیرنده‌ی تمامی دستاوردهای مادی و معنوی انسان می‌شمرد و آن را «ثمره‌ی هرگونه تلاشی که انسان برای بهبود شرایط زندگی خود انجام می‌دهد؛ چه این تلاش از قبل، برای دست‌یابی به آن ثمره و دستاورد قصد شده باشد یا این که برای غیر آن محصول و ثمره هدف‌گذاری گردیده، ولی به این دستاورد ختم شده باشد؛ فرقی نمی‌کند این دستاورد مادی باشد یا معنوی.» می‌داند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۵) از این تعریف مفهومی که در فرازهای پایانی‌اش به تعریف عملیاتی از تمدن نزدیک می‌شود می‌توان به‌دست آورد که: ۱. تمدن از نگاه حسین مؤنس، یک پدیده‌ی انسانی و مختص جوامع بشری است نه غیر آن؛ ۲. تمدن، دستاورد تلاش آدمی برای داشتن زندگی بهتر است؛ ۳. تمدن، اکتسابی است نه اعطایی. یعنی آدمی با تلاش خود آن را به‌دست می‌آورد. ۴. تمدن هم بُعد مادی دارد و هم بُعد معنوی.

۲. فرهنگ

حسین مؤنس برای بیان تعریف برگزیده خویش از فرهنگ، مفهوم آن را به‌طور دقیق بررسی می‌کند و اظهار می‌نماید: واژه‌ی فرهنگ در آن واحد در گسترده‌ترین و تنگ‌ترین معانی خود استعمال شده است. گسترده‌ترین معنای فرهنگ از منظر او عبارت انداز: «دل انسان» که تمامی تلاش‌های بشری را شامل می‌شود، هر چیزی را که به لحاظ فکری، اخلاقی، بدنی و حتی پرورش نفسی به انسان مربوط می‌شود و او را از حیوان متمایز می‌کند. در مقابل، معنای محدود فرهنگ، نقطه مقابل تمدن است یا بخشی از تمدن قرار می‌گیرد و به تراث ویژه‌ی یک ملت یا گروهی از مردم گفته می‌شود که تعیین دقیق آن بسیار دشوار و گاه مجموعه‌ای از باورها و مفاهیم است. فرهنگ در این معنای خود، گروه یا ملتی را از دیگر گروه‌ها و ملل متمایز می‌کند. به باور حسین مؤنس، فرهنگ در گسترده‌ترین معنایش هر چیزی است که انسان را از غیر انسان تمایز داده و او را انسان قرار می‌دهد؛ و در تنگ‌ترین معنایش، هر چیزی است که ملتی را از ملل دیگر متمایز می‌کند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۳۷۹)

از نگاه حسین مؤنس، «فرهنگ مجموعه‌ای از دانسته‌های بشری است که نظام زندگی هر ملتی از ملل براساس آن استوار می‌شود.» او فرهنگ را شیوه‌ی زندگی، محیط فکری و نگاه بشر به زندگی می‌داند. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۳۷۴-۳۷۵) براساس دیدگاه او فرهنگ برخاسته از شرایط زندگی و محیط جغرافیایی، نیازمندی‌های بشر و تطور تاریخی و تمدنی یک سرزمین است. بنابراین، فرهنگ محلی است و ناگزیر ویژه‌ی آن ملت، محل و سرزمین می‌باشد. او گویش‌های زبانی محلی را از جمله‌ی بارزترین نمونه‌های فرهنگ برمی‌شمرد (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۳۷۵) و فنون، ادبیات و موسیقی را جزو مظاهر فرهنگی قلمداد می‌کند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۳۷۶)

او فرهنگ را به سه نوع مشخص تقسیم می‌کند:

۱. فرهنگ Culture یا فرهنگ ملی که ویژه یک ملت است؛

۲. خرده فرهنگ یا فرهنگ‌های محلی sub-culture؛

۳. فرهنگ جهانی یا فراگیر Universal Culture.

۳. نسبت تمدن و فرهنگ

حسین مؤنس نسبت منطقی بین فرهنگ و تمدن را نسبت عموم و خصوص من وجه می‌داند و بر این باور است که تمدن و مظاهر آن عمومی و فراگیرند؛ محدود به یک کشور و منطقه‌ی کوچک نیستند، بلکه عمومی و جهانی‌اند، اما فرهنگ و مظاهر فرهنگی، شخصی و محلی‌اند و مختص به یک کشور، سرزمین یا منطقه‌ی خاصند. او برای تفهیم دیدگاه خویش، علم و فن را مثال می‌زند.

به باور او هر کشور سهمی از علم و فن دارد و با وجود تفاوت‌های موجود در سطوح علوم در هر کشور، هسته‌ی اصلی علوم و قواعد آنها در تمامی کشورها یکسان است. دانش پزشکی در انگلستان همان دانشی است که در فرانسه، مصر، کویت و مکزیک است و پزشک انگلیسی به همان شیوه‌ای درمان می‌کند که پزشک عربی یا امریکایی اقدام می‌کند. حتی می‌توان گفت: پزشکان کشورهای مختلف، گرچه هرکدام زبان مادری جداگانه‌ای دارند، به یک زبان مشترک در دانش پزشکی صحبت می‌کنند. در نقطه‌ی مقابل علم، فن قرار دارد که ادبیات یکی از شاخه‌های آن است. هر کشوری ادبیات مختص به خود را دارد و ادبیات هر سرزمین از جهت زبان، موضوع و فنون نگارش ادبی با کشورهای دیگر متفاوت است. حتی دو کشور هم‌زبان که از بیان ادبی یکسانی پیروی می‌کنند، تولیدات ادبی‌شان بر حسب خلق و خو و ذوق و سلیقه‌ی ادبی نویسندگان‌شان با یکدیگر متفاوت است. «ادبیات به طور کامل، در ذوق و روح، شخصی و محلی است.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۳۶۹)

از نگاه او ادبیات جزو فنون است؛ زیرا فنون، محلی، شخصی و انسانی‌اند. با این حال، «بخشی از فنون، داخل در محدوده‌ی تمدنی می‌شوند و از آن‌جاست که علوم و فنون می‌گویند. فنونی همچون مهندسی معماری و نقشه‌کشی شهری و هر چیزی که به محصولات و صنایع، هیئتی فنی می‌دهد، مثل: تزئین معماری معروف به دکور و نقاشی و صافکاری ماشین؛ ولی ادبیات و موسیقی و تصویرگری که فنون صرف هستند و برداشتی از فکر و شخصیت معین می‌باشند، داخل در محدوده‌ی آن چیزی می‌شوند که فرهنگ نامیده می‌شود».

(مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۳۷۰)

۴. دین

حسین مؤنس دین را برنامه‌ای فرو فرستاده شده از سوی خداوند می‌بیند و با پایبندی به دین اسلام و باورهای اسلامی تاریخ تمدن را بررسی می‌کند. او می‌کوشد تاریخ بشر را با تکیه بر باورهای اسلامی و آرای دانشمندان مسلمان تفسیر کند؛ چون باور دارد که «اسلام عقیده‌ای دربردارنده و فراگیرنده‌ی امور دین و دنیا است و آن آخرین پیام‌های خدا به سوی بشر و پیام خدا به انسان در یک طرح الهی است، و قرآن به عنوان حامل نص پیام خداوندی در آیات قرآنی آمده است و این عقیده در هر جایی که رسیده، پذیرشی وسیع دیده است...» (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۶۲-۶۳)

وی تلقی خودش را از دین اسلام به ادیان الهی و آسمانی همچون اسلام و مسیحیت محدود می‌کند و بر دین اسلام تأکید ویژه‌ای دارد. این تحقیق نیز، در بررسی رابطه‌ی دین و تمدن در اندیشه‌ی حسین مؤنس به واقع، دین اسلام را به عنوان مناسب‌ترین نمونه از ادیان الهی در نظر گرفته و این رابطه را با تأکید بر دین اسلام بررسی می‌کند.

عناصر اساسی تمدن

حسین مؤنس باور به ساختن تمدن و تمدن‌سازی دارد. او تمدن‌سازی را نیازمند به سه عنصر اساسی می‌داند که هرگاه در کنار هم قرار بگیرند، به تمدن می‌انجامند.

این عناصر سه گانه عبارتند از: ۱. زمان یا تاریخ؛ ۲. عقل یا تفکر و اندیشه؛ ۳. انسان. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۹)

۱. زمان (تاریخ)

زمان از نگاه حسین مؤنس یکی از عناصر اساسی تمدن سازی است و همان طور که درخت برای میوه دادن به گذار زمان نیازمند است، تمدن، نیز برای تجلی به گذشت زمان و تاریخ نیازمند است. به باور او تاریخ، همان زمان است و دستاوردهای تمدنی برای آشکار شدن، نیازمند به زمانند. بنابراین، ثمره و میوه‌ی تمدن آشکار نمی شود مگر با اضافه شدن زمان به جهد و کوشش انسان. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۵) او در توضیح جایگاه تاریخ در تمدن سازی نکته های زیر را برمی شمارد:

۱. ارزش حقیقی هیچ یک از دستاوردهای تمدنی جز با استعمال مداوم و پیاپی آن مشخص نمی شود. زیرا در استعمال مداوم است که دستاورد مذکور آزموده، فایده اش آشکار و روش ساختنش در زمان های دلخواه به دست می آید. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۵)

۲. هر کشف و دستاوردی ارزش تمدنی ندارد. دستاوردهایی ارزش تمدنی دارند که به طور پیاپی استعمال شده، با گذشت زمان متراکم گشته، آثاری در حیات انسانی داشته و جزئی از زندگی و حیات او شده باشند. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۱۵-۱۶) به بیان دیگر، ارزش عملی آنها در گذر زمان آشکار شده، مردم بسیاری از آنها استفاده کرده و همراه با افزایش کمیت شان، کیفیت شان بهبود یافته و یکی از ادوات زندگی روزمره شده باشند. «این همان چیزی است که ارزش تراکمی **cumulative value** نامیده می شود و محتاج به زمان و تاریخ است.» (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۱۵-۱۶)

۳. تمدن با تاریخ پیوندی تنگاتنگ دارد. انسان نمی‌تواند از تمدن و در مورد تمدن سخن معقولانه‌ای بگوید مگر این‌که ماهیت تاریخ را به شکلی معقول بشناسد. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۶)

۲. عقل (تفکر و اندیشه)

انسان غرایزی دارد که بقای او و نوع وی را تأمین می‌کند، اما اگر زندگی بشری فقط بر پایه غرایزش باشد همچون زندگی حیوانات تا پایان جهان یکسان و بدون دگرگونی می‌ماند؛ در حالی که زندگی انسان پیوسته تغییر و تحول یافته‌است. این تغییر و تحول، از موهبتی برمی‌خیزد که خداوند به او بخشیده و دومین عنصر از عناصر سه‌گانه‌ی تمدن‌سازی در اندیشه‌ی حسین مؤنس محسوب می‌شود. این عنصر، عقل است؛ همان نعمتی که دانسته‌ها را برای انسان ذخیره نموده، اشیا را ملاحظه و تأمل می‌کند، روابط بین آنها را تبیین نموده، کشف و اختراع می‌نماید و دروازه‌های سیادت و سروری او را بر این سیاره می‌گشاید. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۷)

حسین مؤنس، به روشنی بیان می‌کند منظورش از عقل، مغز فیزیکی و بیولوژیکی آدمی نیست. بلکه منظور، تفکر و اندیشه‌ای است که شرط لازم برای پیدایی تمدن است. «وقتی از عقل سخن می‌گوییم به وسیله آن فعالیتی را منظور کرده‌ایم که عضوی به نام مغز در وجود انسان موجب می‌شود. فرق است بین مغز و عقل؛ مغز عضوی است که انسان با دیگر حیوانات و پرندگان و ماهی‌ها در داشتنش مشترک است با این تفاوت که مغز انسان بزرگتر از مغز دیگر حیوانات و دارای پیچیدگی‌های بیشتر است.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۷)

به باور او بشر ده‌ها هزار سال زمان نیاز داشت تا ذهنش صیقل یابد و توانایی عقل اشیا، یعنی ربط دادن برخی از اشیا به اشیای دیگر، ملاحظه‌ی اشیا و ظواهر آنها و اندوختن نتایج این ملاحظات را به‌دست آورد. او نخستین گام‌های انسان در مسیر

تمدن را خودآگاهی وی به داشتن عقل دانسته و می‌گوید: «از این جاست که برخی از عالمان می‌گویند خود عقل، نخستین اختراع انسان است.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۷)

او تفکر و اندیشه یعنی استخدام منظم و حساب شده ذهن را عملی تمدنی می‌داند که زمانی طولانی می‌طلبد تا عنصری اساسی و مؤثر در توجیه کارهای انسان و ساختن تمدن شود. به باور او عقل و غریزه پیوسته در ستیز با یکدیگرند و در این ستیز بی‌پایان، غریزه به‌طور طبیعی قدرتمندتر است، زیرا نهفته در طبیعت انسان است، در حالی که عقل اکتسابی می‌باشد. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۸)

۳. انسان

حسین مؤنس باور دارد که «زمان» شرط کافی برای تمدن‌سازی نیست، باید اندیشه، تفکر و تعقلی در گذار زمان باشد که سبب تلاش و ثمردهی این تلاش شود. اضافه بر آن، گذار زمان و تفکر و اندیشه به تنهایی کفایت نمی‌کند، مهمترین عنصر هر تمدنی انسان است و بدون وجود آدمی، عناصر دوگانه‌ی پیشین، در تمدن‌سازی عقیم می‌مانند. او انسان را سومین عنصر از عناصر سه‌گانه‌ی ایجاد تمدن و مهمترین آنها می‌شمرد و می‌گوید: «او تنها ایجاد کننده‌ای است که تمدن را می‌سازد؛ او تنها با عقلش یا با عقل اضافه شده به عنصر زمان، تمدن را نمی‌سازد، بلکه با ترکیب آن با ویژگی‌های جسمی است که تمدن را می‌سازد.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۹)

انسان در اندیشه‌ی حسین مؤنس جنس قائم به ذات خود است (نه حیوان تکامل یافته) که به واسطه‌ی عقل و ویژگی‌های جسمی‌اش از حیوانات متمایز می‌شود؛ بنابراین، تمامی انسان‌ها در این دو ویژگی مشترکند و تفاوت هریک از آنها تنها در درجه‌ی برخورداری از آنهاست. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۰) مهمترین ویژگی‌های بدنی انسان از نظر او عبارتند از:

۱. ایستادن بر روی دو پا؛ «مهمترین این خصوصیات، قدرت انسان بر راست ایستادن بر دو پاست درحالی که دست‌هایش را رها کرده است و می‌تواند از آنها برای اغراض دیگر استفاده کند.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۳)

۲. دست؛ دست یا به تعبیر دقیق‌تر، کف دست یکی دیگر از ویژگی‌های مهم بدن انسان است و به او توانایی گرفتن و ساختن اشیا را می‌دهد. «این دست، خودش یکی از بزرگترین عوامل تیزشدن ذهن و هوش آدمی و قدرت‌های عقلی او بود. پس مادامی که می‌توانست اشیاء را بگیرد می‌توانست چوب یا چماق را برای دفاع از خود یا درک چیزهای دیگر استفاده کند و می‌توانست سنگ بگیرد و به سوی حیواناتی که می‌گریزند یا دشمن مهاجم پرتاب کند، و از سنگ‌های صیقلی ابزار و اسلحه بسازد و این چنین دستش کلید ذهن او و عقلش راهنمای دستش بود.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۳)

۳. زبان و تارهای صوتی؛ زبان و تارهای صوتی با کمک لب‌ها به انسان توانایی خروج صداهای مختلف را می‌دهد و این صداها همان چیزی‌اند که به وسیله‌ی آن حروف شناخته می‌شوند و از حروف کلمات شکل می‌گیرند و از کلمات، جملات شکل می‌گیرند و از همکاری بین ذهن (هوش) و زبان کلام ایجاد می‌شود؛ و چیزی مثل کلام، ذهن و هوش آدمی را تند و تیز نمی‌کند، چون کلام تعبیری است از افکار آدمی. از دیگر خصائص انسان قرار گرفتن دو چشم در چهره اوست به نحوی که گستره‌ی دید وسیعی به او می‌دهد. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۴)

معیار سنجش تمدن

حسین مؤنس تمدن را پدیده‌ای انسانی و فراگیر بین تمامی نژادهای بشری می‌شمرد و انسان را تنها موجودی می‌داند که ترقی می‌کند. به باور او همه‌ی انسان‌ها متمدند و هیچ ملتی نیست مگر این که سطحی از تمدن را دارد؛ تفاوت ملل در برخورداری از این سطوح تمدنی است. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۵۲)

او به پیروی از سن سیمون فرانسوی تمدن را به کوه تشبیه می‌کند و می‌گوید: جوامع بشری می‌کوشند از این کوه بالا بروند. هانری دو سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) کشیش، فیلسوف، جامعه‌شناس و اقتصاددان فرانسوی که متفکری اثبات‌گرا بود، اعتقاد داشت با به‌کارگیری روش اثباتی می‌توان قوانین تغییرات جامعه و سازمان اجتماعی را کشف کرد. او باور داشت تاریخ جامعه بشری از سه مرحله‌ی مشخص عبور می‌کند که با سه شیوه‌ی متمایز فکری ارتباط دارند: ۱. شرک و برده‌داری ۲. یکتاپرستی و فئودالیسم ۳. روش اثباتی و دوران صنعتی. (توسلی، ۱۳۶۹، ص ۵۱؛ ابرکرامبی، ۱۳۶۷، ص ۳۳۲)

وی در بیان روند تاریخی شکل‌گیری تمدن توضیح می‌دهد که انسان‌ها در ابتدای امر به شکل پراکنده و انفرادی می‌زیستند. سپس، خانواده شکل گرفت و برخی از انسان‌ها در کنار برخی دیگر قرار گرفتند. پس از آن، خانواده‌ها کنار هم قرار گرفتند و جامعه‌ی انسانی بدوی (نخستین) شکل گرفت. انسان مدت‌های طولانی در مرحله‌ی بدوی زیست و در این مدت به مبانی یک‌جانشینی دست یافت که عبارت بودند از: زراعت، برای انتقال از مرحله گردآوری غذا به سوی ساختن غذا، به خدمت‌گرفتن آتش، سفالگری و نظایر آن و نیز هماهنگ‌سازی خود در همان وقت با صورتی از صورت‌های هماهنگی اجتماعی نخستین. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۴۳) سن سیمون و حسین مؤنس به عنوان یکی از طرفداران دیدگاه او این حالت را «دامنه‌ی کوه» نامیده و معتقد است: گروهی از انسان‌ها همیشه در این مرحله می‌مانند و هرگز به مرحله‌ی بالاتر راه نمی‌یابند. نقطه‌ی مقابل آن، تعدادی از جوامع نخستین هستند که تعدادی از افراد یا رهبران آن راهی برای بالا رفتن از کوه، یعنی بیرون رفتن از مرحله‌ی موجود یافته‌اند و گروه شروع به نفوذ در کوه تمدن و بیرون رفتن از حالت ایستایی به وضعیت متحرک دینامیکی کرده، جامعه به حالتی تبدیل شده

است که حالت تمدن یا «حالت حرکت تمدنی» نامیده می‌شود. گاهی این جامعه در بالارفتن ناکام می‌ماند و به دامنه‌ی کوه بازمی‌گردد و یا به حالت ایستایی نخستین برمی‌گردد، یا بارها و بارها تلاش می‌کند تا از کوه تمدن بالا برود. هنگام بالارفتن از کوه یا پیشرفت تمدنی‌اش گاهی به راه بسته‌ای می‌رسد و بار دیگر، مدت زمانی کوتاه یا طولانی باز می‌ایستد؛ مدت زمانی که ارتباط مستقیم با مانع پیش روی آن دارد. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۴۴)

«این جامعه پس از ایستادن طولانی، راهی برای بالارفتن می‌یابد و بالارفتن در میدان تمدن را آغاز می‌کند. گاهی این بالارفتن را استمرار می‌دهد و گاهی به موانعی دیگر برخورد می‌کند یا عقب‌نشینی نموده و از سطحی که هست به سطحی پایین‌تر می‌افتد، ولی در بیشتر موارد، موفق به بالارفتن می‌شود. این‌گونه است که امت از حالتی به حالت دیگر ترقی می‌یابد و گاهی از کوه تمدن سقوط و گاهی هم از آن صعود می‌کند. گاهی هم دو جامعه در یک مسیر تمدنی به یکدیگر برمی‌خورند و درگیری تمدنی رخ می‌دهد.» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۴۴)

از نگاه او جوامع انسانی تا هنگامی که پایین‌تر از دامنه‌ی کوه تمدند، بدوی هستند (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۵۲) و هر تمدنی ناگزیر، چهار مرحله دارد: ۱. پیدایش Genesis ۲. رشد Growth ۳. شکاف برداشتن و شکستن Break down ۴. گسست، تجزیه و ناتوانی و ویرانی Disintegration.

او زوال هر تمدن را در دو مرحله می‌بیند: ۱. شکاف برداشتن و شکستن Break down ۲. گسست، تجزیه و ناتوانی و ویرانی Disintegration. به باور او زوال، مرحله‌ی گریزناپذیر چرخه‌ی زیست هر تمدن است، نه برخاسته از آسیب‌های سیاسی و اجتماعی آن تمدن (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۶۰) و زوال یک تمدن، زوال حقیقی نیست، بلکه همچون تجزیه‌ی برگ‌های درخت است؛ زمین آن را هضم می‌کند تا گیاه جدیدی برویاند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۸۱)

از نظر حسین مؤنس، معیار سنجش و ارزیابی یک تمدن، میزان به‌سازی مادی و معنوی زندگی آدمی است؛ چون تمدن در اندیشه‌ی او دستاورد هرگونه تلاش انسانی برای به‌سازی زندگی بشری می‌باشد. البته، او تصریح می‌کند که در این سنجش، بهبود معنوی مقدم بر بهبود مادی است. چون بنابر دیدگاه او غایت بهبود زندگی، احساس امنیت، اطمینان، کفایت و اقدام جامعه انسانی به تفاهم و تعاون و محبت است. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۵۶) امنیت مورد نظر او اعم است از: امنیت جانی، خانوادگی، وطنی و هر نوع امنیتی که فرد به آن اهتمام می‌ورزد. اطمینان مورد تأکید او نیز احساسی است درونی که دوری از خطر، آسودگی خاطر از رزق و مصدر این رزق و زندگی خانوادگی و قومی را دربر می‌گیرد. وی کفایت را هم به احساس نیاز و بی‌نیازی آدمی معنا می‌کند، به این‌که نیازمند به چه مقدار از چه چیزی می‌باشد، اعم از مادیات و معنویات. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۵۶-۵۷)

تمدن‌های زنده

او در بررسی تمدن‌های روزگار معاصر، پنج تمدن را به عنوان تمدن‌های زنده و باقی مانده تا به امروز پذیرفته و معرفی می‌کند که عبارتند از:

۱. تمدن اروپای غربی مسیحی (با شاخه‌هایش)؛
۲. تمدن اروپایی شرقی مسیحی ارتودکسی (روسیه و جنوب شرق اروپا)؛
۳. تمدن اسلامی؛
۴. تمدن هندی در شبه قاره هند؛
۵. تمدن خاور دور. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۲۰)

رابطه‌ی دین و تمدن

حسین مؤنس روایتی مبتنی بر باورهای دینی از فرآیند تاریخی شکل‌گیری تمدن و زندگی بشر در این جهان ارائه می‌دهد و می‌گوید: انسان، ساکن بهشت خداوندی

بود؛ اما به واسطه‌ی خطا از آن‌جا رانده شد و بر کره‌ی زمین هبوط کرد. او هبوط نمود درحالی که زمین برایش بیگانه و ناآشنا بود، هیچ‌یک از گیاهان و حیواناتش را نمی‌شناخت و جز جسمش مالک هیچ چیز دیگری نبود؛ بدین ترتیب، سرگردان جنگل‌ها شد و شبانه‌روز در جستجوی امنیت از درختان آویزان شد. زمین پوشیده بود از انواع مختلف پستانداران، پرندگان، خزندگان و حشرات؛ و انسان ناگزیر بود در برابر دشمنان مرگبار، خود را محافظت کند. آدمی هبوط کرد درحالی که بیش از یک خطا نکرده بود، اما زیستن بر روی این کره‌ی خاکی او را واداشت خطاهای بیشتری کند و حیوان باشد. او برای زیستن ناگزیر بود بکشد، برباید، غارت، چپاول و ضرب و جرح کند تا هلاک نشود. این‌گونه بود که خداوند فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (التین/ ۴-۵) (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۹۲)

مؤنس برخلاف اندیشورانی که اکتشاف‌های تمدنی و حرکت انسان از بدویت به سوی تمدن را تنها به هوش انسانی برمی‌گردانند، معتقد است که دین دوشادوش عقل و اندیشه‌ی انسانی، مجال لازم برای تجربه و اکتشاف‌های تمدنی را فراهم کرده است؛ خداوند به انسان عقل، اندیشه و حکمت داده و انسان به‌وسیله‌ی عقلش به سوی تمدن هدایت یافته و از نردبان پیشرفت بالا رفته است. خداوند به‌وسیله‌ی دین و عقل انسان را به چیزهایی که رحمت و مهربانی الهی را می‌آورد و در مسیر تمدن است، رهنمون شده است. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۸۰-۸۱) بر این اساس، دین به عنوان مکمل عقل آدمی یعنی همان تفکر و اندیشه‌ی انسانی یکی از عناصر اساسی تمدن‌سازی است.

به باور او هنگام به پا خاستن اسلام و تمدن اسلامی، یعنی آن‌گاه که عرب برای گستراندن اسلام از جزیره العرب به سوی سرزمین‌های دیگر خارج شد، در نخستین گام، فرهنگ اسلامی به رویارویی با فرهنگ‌های این سرزمین‌ها پرداخت و دعوت

به سوی اسلام و تمدن اسلامی براساس قرآن انجام شد. اسلام منتشر شد و همراه با آن، زبان عربی نیز انتشار یافت. ایمان‌آوردندگان به اسلام، به قرائت قرآن روی آوردند، ناچار از فراگیری زبان عربی شدند و عربی به خارج از جزیره العرب راه یافت، درحالی که رشدش با نحو و صرف و بلاغت تکمیل می‌شد. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۶۲)

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در اندیشه‌ی حسین مؤنس دین به‌وسیله‌ی فرهنگ دینی به وجودآورده می‌تواند زمینه‌های نشر و نفوذ یک تمدن را فراهم نماید و دین اسلام به شیوه‌ای عملی در چنین فرآیندی زمینه‌ی گسترش تمدن اسلامی و نفوذ آن در سرزمین‌های دیگر را فراهم نمود. او باور دارد که دین می‌تواند نقش چشم‌گیری در زندگی بشری و تمدن انسانی داشته باشد و این ایفای نقش و تأثیرگذاری در بعد معنوی تمدن بیشتر مشاهده می‌شود. به باور او دین اسلام فکر و اندیشه‌ی ساکنان جزیره‌العرب را عمق بخشید و احساس عربی را با مفاهیمی همچون: وجود، مرگ و برانگیخته شدن برای حساب‌رسی پس از مرگ تقویت کرد. مردم عرب از قرآن کریم آموختند چگونه در امور دنیا به‌شیوه‌ای منطقی و اخلاقی بیندیشند؛ و بدین ترتیب، امور مادی زندگی برایشان کم‌قدر و سبک شد و دانستند ارزش واقعی در زندگی معنوی انسان است و ارزش‌های معنوی مرتبط با خیر و شر را احساس کردند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۵۳)

حسین مؤنس، تفاوت چشمگیری بین تمدن اسلامی و تمدن‌های دیگر می‌بیند چون باور دارد که اساس تمدن اسلامی عنصر بشری نیست تا دچار ضعف و گرفتاری شود، اساسش عقیده‌ای است که پیوسته تجدید می‌شود و گروه‌های مختلف یکی پس از دیگری پرچم این عقیده را بردوش می‌کشند. به باور او ابزار تمدن اسلامی زبان عربی- زبان قرآن- است و به فضل قرآن است که تمدن اسلامی

زیست می‌کند و برایش مقدر شده است از نابودی نجات بیابد. او معتقد است تمدن اسلامی به فضل اسلام و عربیت زنده است؛ زیرا عقیده تا زمانی که مؤمنان به آن زنده‌اند، زنده است و مادامی که عقیده در عالم اسلام زنده است زبان عربی هم زنده است یعنی دو عنصر اساسی تمدن اسلامی (عقیده و زبان عربی) باقی است. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۲۸۰-۲۸۱) پس، می‌توان نتیجه گرفت که از منظر او دین می‌تواند اساس یک تمدن قرار بگیرد و اگر این دین، دینی آسمانی همچون اسلام باشد که جوهره‌ای آسمانی و غیربشری و اندیشه‌ای پویا دارد می‌تواند زیستنی طولانی داشته باشد.

در هندسه‌ی معرفتی او دین نقش و جایگاه ویژه‌ای دارد و برنامه‌ی متعالی تمدن‌سازی است؛ چون هدفش بهبود زندگی بشری در جنبه‌های مادی و معنوی است. تمدن نیز چیزی جز دستاورد تلاش انسان برای بهبود زندگی نیست. از سخنان و نوشته‌های او برمی‌آید که پذیرفته است تاریخ مسیر مشخصی دارد و حکمت الهی از ازل آن را مشخص و تعیین کرده است، زیرا عاقلانه نیست که خداوند مخلوقات خود را خلق کند و سپس آنها را به حال خودشان رها کند. همچنان‌که خداوند سبحان هر موجودی را خلق کرده و برایش رزق و روزی قرار داده و شئون زندگی‌اش را آسان کرده، همان‌طور هم هر چیزی در این وجود به اندازه معین و مسیر مشخص خلق کرده‌است؛ پس هر مخلوقی با او آغاز می‌شود و به او پایان می‌یابد و هر چیزی بنابر خواست خداوند سیر می‌کند، به گونه‌ای که هیچ چیزی کوچک یا بزرگ بدون علم الهی کامل و تمام نمی‌شود. پایان تمامی آفرینش به سوی خداست. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (آل عمران ۱۰۹/۳)، (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْواتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (البقرة ۲۸/۲)، (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (المؤمنون ۱۱۵/۲۳)، (وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (القصص ۷۰/)

۲۸)، (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (فصلت ۲۱ / ۴۱)، (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ) (مریم ۱۹ / ۴۰). (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۸۵)

از نگاه او، می‌توان مظاهر تمدنی را به دو دسته‌ی مظاهر صادق (ارزشمند) و مظاهر کاذب (بی‌ارزش) تقسیم کرد. در این دسته‌بندی مظاهری که زندگی بشر بر آن قوام و استوار می‌یابد، مظاهر صادقند و مظاهری که تنها جنبه‌ی امتیازطلبی و تفاخرجویی می‌یابند، مظاهر کاذب و بی‌ارزش هستند. او تلاش می‌کند بفهماند که تمدن فقط در بناهای عظیمی همچون اهرام مصر، کاخ ورسای یا آسمان‌خراش‌های سر به فلک کشیده‌ی نیویورک جلوه‌گر نیست، بلکه در شکلی آشکارتر و درست‌تر خود را در اکتشافات کوچکی نشان می‌دهد که زندگی بشر بر آن استوار می‌شود. او قرص نان را یکی از نمونه‌های صادق مظاهر تمدن، برای بشر دانسته و بسیار سودمندتر و کارآمدتر از رسیدن او به کره‌ی ماه می‌شمرد. آدمی ده‌ها هزار سال صرف کرده تا به روش پخت نان یا ظرف سفالین دست یابد و با دستیابی به آن از یک دوره تاریخی به دوره‌ای جدید انتقال یافته است. او ویژگی این دستاورد و دیگر مظاهر صادق تمدن را بهره‌مندی حداکثری مردم از آن و اثرگذاری آن بر تسهیل زندگی بشری می‌داند، نه به آنچه چشم‌ها را خیره می‌کند و احساس ناآرامی و ناامنی در انسان ایجاد می‌کند؛ چون کسانی که ثروت‌های کلان صرف می‌کنند تا بر سطح ماه فرود بیایند اولین چیزی که قصد کرده‌اند اظهار امتیاز بر غیر خود و دیگران و پیشی گرفتن بر دیگران در میدان پیشرفت و تقدم است و این تکبر و غرور است و گرفتار شر و بدی است؛ در حقیقت تهدیدی است برای دیگران. زیرا موشکی که به سوی کره ماه پرتاب شده است بر همان اساسی فرستاده شده که تجهیزات نظامی دیگر برای تخریب و نابودی شهرها استفاده می‌شود و کشتار هزاران انسان را در پی دارد. بنابراین، قرص نان و ظرف سفالین مقیاس‌های صادق‌تری برای دستیابی به حقیقت تمدنند تا رسیدن به کره‌ی ماه و بازگشت با

قطعه‌ای از سنگ آن، زیرا قرص نان نعمتی است که جز خیر و خوبی از آن نمی‌آید و ظرف سفالین هم اختراعی است که سهولت و آسایش مدیدی را در زندگی انسان داخل کرده و هردو آنها نقطه تحولی هستند در تاریخ انسان. اما اهرام یا کاخ‌های ورسای یا آسمان خراش‌ها یا سفینه‌های فضایی در راستای برتری جویی و تفاخر یک گروه اقلیت به دست آمده‌اند.

او به صراحت، ارزش تمدنی مظاهر کاذب تمدن را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: «آیا می‌خواهی بگویی هزاران انسان ده‌ها سال کار کردند تا قبر یک انسان را بسازند؟ و قصرهای ورسای، منظورت تلاش‌های هزاران انسان دیگر است که صرف شد تا چیزی ساخته شود که پادشاهانی که در زندگی‌شان جز ظلم و خودخواهی و تحقیر مردم نمی‌دانستند و نمی‌شناختند، به واسطه‌ی آن غرور و تکبر بورزند؟» (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۱۱)

او هر جامعه‌ای را به دو طبقه‌ی اقلیت و اکثریت تقسیم می‌کند و طبقه‌ی حاکم را طبقه‌ی اقلیت و عموم مردم را طبقه‌ی اکثریت نامیده و در بررسی تمدن اسلامی اظهار می‌کند: «اسلام توده‌های امت اسلامی را به وسیله چارچوب‌های اخلاقی معنوی قوی احاطه کرده و این از طریق تقویت روابط خانوادگی و روابط بین مردم است. بدین ترتیب، خانواده از خطر زوال و جدایی و آحاد مردم از فساد و مظاهر فساد ایمن شده‌اند.» (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۵۵-۵۶) یعنی دین می‌تواند با تقویت چارچوب‌های اخلاقی در بین طبقه‌ی اکثریت، واحدهای سازنده‌ی تمدن را تقویت کند.

او ویژگی دین اسلام را در زمینه‌ی تمدن‌سازی، تأکید بر تساوی افراد بشر و نفی برتری نژادی می‌داند و گزارش می‌دهد که مردم عرب در دوره جاهلیت، خود را بلند مرتبه‌ترین و شریف‌ترین مردم دنیا می‌پنداشتند؛ در این میان، بنی‌تمیم گمان داشت خداوند کسی را باهوش‌تر، حساس‌تر و شجاع‌تر از آنها نیافریده‌است؛ اما

پیامبر(ص) پرده از چشم‌هایشان برداشت و آنها را به اشتباهشان آگاه نمود. رسول خدا (ص) ندای دعوت به اسلام را سر داد و به تساوی بشر تصریح کرد. فرمود: «كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» و فرمود: «النَّاسُ سَوَاسِيَةٌ كَأَسْنَانِ الْمِشْطِ» بدین ترتیب تکبر و غرور به نوع و نژاد پژمرد و بشر در برابر خدا و قانون الهی که دو رکن اساسی از ارکان سازماندهی اجتماعی اسلام است، برابر شد. خداوند در همین راستا، گروهی از نمایندگان بزرگترین نژادهای بشری و سنت‌های تمدنی قدیم را پیرامون پیامبر(ص) گرد آورد. در این بین، خباب بن ارت که اصلیتش از عراق است، نماینده‌ی تمدن‌های بین النهرین بود؛ صهیب رومی نماینده‌ی نژاد رومی (بیزنطی) و تمدن آن بود؛ سلمان فارسی نماینده تمدن فارسی و ماریه قبطیه نماینده‌ی تمدن مصر بود. (مؤنس، ۱۴۱۹، صص ۵۱-۵۲)

او معتقد است دین اسلام ترس از مشکلات و موانع پیرامونی در زندگی را از قلب انسان برداشت و با جایگزین کردن ایمان به خدا زمینه‌ی شکوفایی استعدادهای او را برای گام برداشتن در مسیر تمدن مهیا کرد. وی به‌طور آشکار و مشخص قبایل سیاه پوست افریقا را مثال می‌زند که در جغرافیایی سخت و خشن، در سرزمین‌هایی با جنگل‌های انبوه، حرارت بسیار بالا، جانوران وحشی و حشرات و گزندگان گوناگون زندگی می‌کنند. آنها با توجه به فراوانی اسباب مرگ از امراض و وحوش و حشرات موزی و جنگ‌های بی‌پایان بین قبایل، به‌شدت از مرگ می‌ترسیدند و سلاحی جز سحر و کهنات برای دفع آن نمی‌یافتند. بدین ترتیب، از روی ترس به توتّم و پرستش بت‌ها روی آوردند و برای راضی کردن ارواح شرور، جشن‌هایی تنظیم کردند تا با رقص و پایکوبی در این مجالس به جنگ با ترس درونی خود بروند و امنیتی کاذب بدست آورند. دین اسلام ترس را از قلب آنان برداشت و با جایگزین کردن ایمان به خدا نظم جدیدی به زندگی جمعی آنها بخشید. آنها نوشتن

را آموختند و زبان خود را به حروف عربی نگاشتند؛ بدین ترتیب، استعدادهایشان شکوفا شد و دولتی منظم و قدرتمند ایجاد کردند. (مؤنس، ۱۴۱۹، ص ۲۲)

نتیجه

حسین مؤنس به عنوان یک تمدن‌پژوه مسلمان، نگاهی برخاسته از آموزه‌ها و باورهای دینی به تاریخ تمدن بشری دارد. او زیستن بشر بر این کره‌ی خاکی را از ابتدای هستی تا پایان تاریخ با نگرشی دینی روایت می‌کند و نه تنها باور به سازگاری دین و تمدن دارد که حتی دین را تکمیل‌کننده‌ی تفکر و اندیشه‌ی انسانی دانسته، بدین ترتیب، نقشی چشمگیر برای دین در تمدن‌سازی لحاظ می‌کند. تلقی او از دین، ادیان آسمانی است. بر این اساس، دین را برنامه‌ی خداوند برای زندگی بهتر انسان‌ها می‌شمرد و جایگاه دین را در زندگی تمدنی انسان انکار ناپذیر می‌داند. دین در اندیشه‌ی او توانایی ایجاد زمینه‌ی نشر و نفوذ تمدن را نیز دارد و می‌تواند با گسترش فرهنگ دینی به گسترش تمدن در جغرافیای مقصد بپردازد و اگر یک دین آسمانی همچون اسلام که جوهره‌ای آسمانی و غیر بشری و اندیشه‌ای پویا دارد اساس یک تمدن قرار بگیرد، آن تمدن می‌تواند زیستنی طولانی داشته باشد. چنین تمدنی با تمدن‌های دیگر، تفاوت چشم‌گیر می‌یابد، زیرا اساسش عنصری آسمانی و غیر بشری است؛ اساس آن، عنصری بشری نیست که دچار ضعف و گرفتاری شود، عقیده‌ای است که پیوسته تجدید می‌شود و گروه‌های مختلف یکی پس از دیگری پرچم این عقیده را بر دوش می‌کشند.

طی فرآیند تحقیق در نگارش این مقاله و مطالعه‌ی آثار حسین مؤنس به‌دست آمد که این متفکر و تمدن‌پژوه مصری در آرای تمدنی و تاریخی خود آشکارا از برخی از متفکران و تمدن‌شناسان غربی تأثیر پذیرفته است. اعتراف‌ها و استنادهای او به آرای کسانی چون: «آرنولد توین‌بی» و «سان سیمون» در آثارش مؤید این

تأثیرپذیری است. مشخص کردن این تأثیرپذیری‌ها و پرداختن به آن از ظرفیت این نگاشته خارج است، اما می‌تواند موضوعی مناسب برای پژوهش‌های دیگر باشد و به عنوان پیشنهاد تحقیق ارائه می‌شود.

منابع

۱. آبرکرامبی، نیکولاس، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش، ۱۳۶۷ه. ش.
۲. توسلی، غلامعباس، نظریه های جامعه شناسی، تهران: سمت، ۱۳۶۹ه. ش.
۳. جمیلی، السید، طبقات المحققین و المصححین، الازهر، السنة السبعون، ذوالحجة ۱۴۱۸ - الجزء ۱۲.
۴. عودی، ستار، حسین مؤنس، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۰.
۵. مؤنس عوض، محمد، رُؤاد تاریخ العصور الوسطی فی مصر، قاهره: ۲۰۰۷م.
۶. مؤنس، حسین، سپیده دم اندلس، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چ ۱، ۱۳۷۳ه. ش.
۷. مؤنس، حسین، الحضارة: دراسة في اصول و عوامل قیامها و تطورها، کویت: سلسلة عالم المعرفة، چ ۲، ۱۴۱۹ه. ق. / ۱۹۹۸م.